

شعری که یک نانوا برای محمدرضا پهلوی سرود!؟

۱۳ بهمن ۱۳۹۳ ساعت ۱۶:۳۰

یکی از ویژگی‌های محمد رضا پهلوی حرکات عوام‌فریبانه وی در زمینه‌های گوناگون از جمله عدالت محوری و دین‌داری و مقید بودن به احکام شرعی و دستورات دینی بود، فارغ از اینکه رعایت حقوق مردم از موکدترین دستورات دینی می‌باشد، از این رو گاه از سوی مردم مورد هجو قرار می‌گرفت.

در دورانی که، شعار «مرگ بر شاه» وسعت ایران را فراگرفته بود، در هفتم خرداد ۱۳۵۷، شاه و فرح به مشهد رفتند تا دینداری خود را به رُخ دینداران بکشند. شاه در زیر یکی از رواق‌های حرم حضرت علی بن موسی‌الرضا «علیه‌الآل‌التحیه و الثناء» گفت:

«همه شماها از اعتقادات شخص من به دین مبین اسلام و هم از طرز مملکت داری من خبر دارید.»

او درست می‌گفت، همه مردم از اعتقادات او به دین خبر داشتند. یکی از اعتقادات او به دین، کشف حجاب بود. حجابی که او حتی در دورترین نقاط کشور آن را نمی‌تابید.

از دیگر مظاهر دینداری او، نخست وزیر بهائی اش هویدا بود که سیزده سال و اندی، صدارت کرد.

پزشک مخصوص او- عبدالکریم ایادی- بهائی بود و آجودان مخصوص او- اسداله صنیعی- هم بهائی بود.

در این موقع، فردی که در قم شغل ناوایی داشت، به نام سید مرسل هاشمی، برای دیدن خانواده‌اش به قریه گرگین واقع در استان کردستان، رفت و سوغات سفر، شعری را همراه برد که امضای آن «بلبلی در قفس» بود و در اردیبهشت ۱۳۵۷ از زندان تقدیم به ملت ایران شده بود.

عنوان این شعر: «غزلی از زندان یا زبان حال یزید زمان» است که مرکز بررسی اسناد تاریخی پس سال‌ها آن را منتشر نمود.

بنده کارترم و هر چه کنم آزادم

فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم

ثروت مملکت از ماست به هر جا برسد	گوییا ارث رسیده به من از اجدادم
دَم مزن ملت اگر نفت تو دادم بر باد	زآنکه گر من ندهم او بدهد بر بادم
داد و فریاد مکن زآنکه مرا باکی نیست	به فلک گر برود داد تو از بیدادم
مملکت از ستم من تو بگو ویران باش	زآنکه من شاد در این کاخ ستم آبادم
نیست در لوح دلم جز الف استبداد	چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
ایستادم چو اجل بر سر مردم مغرور	دست بر سینه اگر بر در غیر استادم
هر که از حق بزند دم بکنم بنیادش	گرچه دانم که حق آخر بکند بنیادم
پایه سلطنتم بر سر مردم باشد	پس عجب نیست اگر از محنت مردم شادم
ساغر از خون دل خلق مدام است مرا	هم از این باده بود گرچه چنین پر بادم
عاری از مهرم و آری تو ز من مهر مجو	آریامهر اگر نام به خود بنهادم
نسبت من تو به فرعون و به شداد مکن	صد چو فرعونم و جلادتر از شدادم
بر سر مردم بیچاره سوارش کردم	منصب بندگی خویش به هر کس دادم
گرچه خود بنده غیرم به چنین باد دماغ	این عجب بین که من از بینی فیل افتادم
تا شدم حلقه به گوش در سرویس سیا	مستشار است که آید به مبارکبادم
نیست امید هدایت ز خداوند کریم	زآنکه هر روز [او] شب ابلیس کند ارشادم
خاطرم جمع ز خونخواهی ملت باشد	چونکه وقت خطر ارباب کند امدادم

لیک هستم نگران باز که ناگاه چنان

گیرد حلقوم که بیرون نشود فریادم

ببر ای پیک حق این شعر ز زندان بیرون

به جهانی برسان ناله استمدادم

منبع: تقدس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۹۴۶۹/سرود-پهلوی-محمد رضا-نانوا-پیک-شعری>